

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمای رسالت

تبیین اصول مشترک بعثت و
برانگیختگی برای رسالت و پیش درآمد
تدوین منشور نبوت و پیامبری

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نگو نام

نمای رسالت

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: نمای رسالت: تبیین اصول مشترک
بعثت و برانگیختگی برای رسالت و پیش‌درآمد منشور نبوت و
پیامبری / محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۷۴ ص: ۵ / ۹ × ۱۹ س م
شابک: ۱ - ۲۰ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: نبوت
موضوع: پیامبران - - دعوت
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸ ن ۸ / ۲۲۰ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۳
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۵۰۳۰۹۲

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 7347 - 20 - 1



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

- پیش‌گفتار..... ۷
- نظام‌گزینی و عنای پیامبران الهی ﷺ..... ۱۱
- صداقت و راستی؛ اصلی..... ۱۲
- توحید و یکتاشناسی رسولان الهی ﷺ..... ۱۳
- نداشتن استقلال و واسطه بودن در..... ۱۴
- ایمان و تقوا..... ۱۶
- صالح‌تباری پیامبران الهی..... ۱۷
- رسولان ملکی و انسی..... ۲۴
- پدران دلسوز امت..... ۲۵
- چیرگی محبت پیامبران بر دل‌ها..... ۲۶
- همانندپنداری قوم..... ۲۷
- کمی یاران پیامبران..... ۳۰
- داشتن مخالف و دشمن خبیث..... ۳۱
- سخریه‌ی قوم و صبر بر استهزا..... ۳۷
- آرزوی مرگ پیامبران..... ۴۴
- رنج و سختی اجتماعی امت..... ۴۵
- پیشامد سختی‌ها و مشکلات دنیوی برای پیامبران..... ۴۷

دین‌مداری در تمامی امور شخصی و عام.....	۵۰
تقدم مردم و قوم بر خانواده.....	۵۱
اذکار فتحی باب نبوت.....	۵۳
آگاهی بر فنون و حرفه‌های صنعتی و مولّد.....	۵۴
سنخیت معجزات با شخصیت نبی.../.....	۵۵
قدرت رسول با حفظ حریم خصوصی مردم.....	۵۷
مقام ارادت اولیای الهی.....	۶۳
دل‌نازکی و قدرت بر انشا.....	۶۷
زیبارویی و تناسب اندام.....	۶۸
کناره‌گیری و سکوت سیاسی.....	۷۰
عدم تقصیر در تبلیغ رسالت.....	۷۲
تفاضل انبیای الهی.....	۷۲

پیش‌گفتار

خداوند بندگان خود را که عیال وی هستند، عاشقانه دوست دارد و در هر حالی مددکار و نگهدار آنان است. خداوند چون بندگان خود را دوست دارد، برای هدایت آنان عاشقانه برنامه می‌ریزد و آن برنامه را عاشقانه اجرا می‌نماید و البته هدایت آنان را تنها به دست کسانی می‌دهد که بتوانند عاشقانه آنان را دوست داشته باشند.

هیچ یک از پدیده‌های هستی، بی‌ارزش نیست و حتی کافران را نباید بی‌قدر دانست؛ چرا که همه آفریده‌ی خداوند هستند و خداوند هیچ بنده و آفریده‌ای را از لب آب نگرفته است تا آنان را به راحتی به آب دهد. چه بسا کسانی که در آخرین لحظه‌ها حرّ گردیدند و چه بسا کسانی که در صف سپاه عمر سعد

قرار گرفتند. برای همین است که حق تعالی اگر بخواهد بنده‌ای را از جانب خویش بر مردمی مبعوث دارد و او را به عنوان پیامبر یا امام برگزیند، نخست وی را در ریاضت‌های دشوار و سخت‌ترین شرایط زندگی قرار می‌دهد و او را بارها نمدمال می‌کند، می‌کشد و زنده می‌سازد، تا اگر در این امتحان‌ها پیروز گردید، آن‌گاه آفریده‌های خود را به دست هدایت او دهد. سخت‌گیری خداوند بر انبیا و اولیایی که قرار است هدایت مردم را در دست گیرند، برای این است که خداوند بندگان خود را عاشقانه دوست دارد. ما در این کتاب، نظام گزینشی و عنایی پیامبران الهی را توضیح داده‌ایم و اصول و قواعد مشترک این نظام را - که بر زندگی تمامی پیامبران الهی ﷺ حاکم است - توضیح داده‌ایم. برای نمونه گفته‌ایم در نظام گزینشی رسولان الهی، «صداقت و راستی» به عنوان اصلی محوری برای برگزیده شدن مطرح است. هم‌چنین از تفاوت مراتب انبیای الهی در توحید و یکتاشناسی آنان گفته‌ایم و نبوت را بر دو قسم تشریعی و انبایی تقسیم نموده و تعطیل‌ناپذیری نبوت انبایی را در عصر غیبت، خاطرنشان شده‌ایم.

برخی از اصولی که در این کتاب با عنوان «نما» آمده و منشور رسالت را رقم زده است، عبارت‌اند از:

چیرگی محبت پیامبران الهی بر دل‌ها؛ داشتن مخالف و دشمن خبیث؛ سخریه‌ی قوم و صبر بر استهزا؛ آرزوی مرگ پیامبران از ناحیه‌ی خلاف‌کاران؛ رنج و سختی اجتماعی امت؛ پیشامد سختی‌ها و مشکلات دنیوی برای پیامبران؛ مقام ارادت اولیای الهی؛ دل‌نازکی و قدرت انشا؛ کناره‌گیری و سکوت سیاسی.

این کتاب پیش‌درآمدی برای تدوین منشور رسالت و به تبع آن، منشور روحانیت به شمار می‌رود، و امید است که برای شناخت این بزرگ‌ترین انسان‌های الهی - که با عصمت، معجزه، وحی و بینش توحیدی خود برای تاریخ شناخته گردیده و ماندگار شده‌اند - بتواند راهی روشن، گویا و مستقیم پیش روی خواننده‌ی گرامی قرار دهد.

ستایش برای خداست.

نمای ۱

نظام گزینشی و عنایای پیامبران الهی ﷺ

«قَالَ يَا مُوسَى، إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ
بِرِسَالَتِي وَكَلَامِي، فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ، وَكُنْ مِنَ
الشَّاكِرِينَ»^۱.

«فرمود: ای موسی، تو را با پیام‌ها و با سخنانم بر
مردم برگزیدم؛ پس آنچه را به تو دادم بگیر و
از سپاس‌گزاران باش.»

انبیای الهی نظامی گزینشی و عنایای دارند. آنان
افرادی برگزیده هستند که به خیر و عنایت خاص
خداوند رسیده‌اند. خداوند، دارای دو نوع خیر
«ظاهری و عام» و «باطنی و خاص» است. خیرات عام
و ظاهری، به حسب فطرت و نظام طبیعت توزیع

می‌شود؛ ولی خیرات باطنی، عنایی و موهبتی است. عنایات باطنی به اولیا، گاه چنان شگرف است که با هیچ خیری - به‌ویژه با خیری که به امتی یا به مردم دیار یا روزگاری داده می‌شود - قابل قیاس نیست و البته آنان نیز اظهاری از آن ندارند تا برای کسی ملموس باشد.

نمای ۲

صداقت و راستی؛ اصلی محوری برای

برگزیده شدن

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۱

«و در این کتاب، ابراهیم را یاد نما که او بسیار راستگوی و پیامبر بود.»

هیچ پیامبری نبوده، مگر آن که صداقت داشته است و صدق وی سبب برگزیدگی برای رسالت می‌شده است. در این آیه نیز پیشی داشتن ﴿صِدِّيقًا﴾ بر ﴿نَبِيًّا﴾ مشعر به علیت است و می‌رساند که خداوند بر اساس نظامی خاص، پیامبران را انتخاب می‌نموده

است؛ نظامی که محوری‌ترین اصل آن، داشتن صدق و صفای باطن است.

نمای ۳

توحید و یکتاشناسی رسولان الهی ﷺ

﴿عَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، وَلَا يُنْقِذُونِ﴾^۱

«آیا به‌جای خدای یکتا، خدایانی را بپرستم که اگر خدای رحمان بخواهد به من گزند برساند نه شفاعتشان به حالم سود می‌دهد و نه می‌توانند مرا برهانند.»

انبیای الهی، خداوند را پیش از هر چیز و با هر چیز و بعد از هر چیز می‌دیدند و فاعل و غایتی جز خداوند نمی‌شناختند؛ از این رو، باور داشتند کسی جز خداوند نمی‌تواند آسیبی برساند و در این صورت، وساطت هیچ پدیده‌ای نفعی نمی‌بخشد و کسی مؤثر و فاعل نیست و نمی‌تواند جلودار و مانع خداوند شود! قرآن کریم برای نمونه، از توحید مستحکم

حضرت ابراهیم علیه السلام یاد می نماید که به عموی خویش می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾^۱.

«چون به پدرش گفت: پدر جان، چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی.»

حضرت ابراهیم علیه السلام با استناد به این که خدایان ساختگی، توانایی شنیدن و دیدن ندارند، پایه ی محبت و دل بستن به آن ها را ویران کرده است و در مرحله ی بعد، با نفی کلی خیر و منفعت از جانب غیر خدا، آن ها را برای هر نوع پرستش و کرنشی، فاقد صلاحیت اعلام می کند.

نمای ﴿۴﴾

نداشتن استقلال و واسطه بودن در رساندن

پیام الهی

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا

إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱.

«اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند؛ با آن که مأمور نبودند جز به این که خدایی یگانه را بپرستند، که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آن چه با وی شریک می گردانند.»

انبیا و اولیای الهی، وسایط فیض خدا و چراغ هدایت انسان ها هستند و وظیفه دارند بندگان الهی را به خدا برسانند؛ از این رو به هیچ وجه نباید به آنان نگاه استقلال داشت و آنان را حجابی میان بنده و خدا قرار داد. گاهی ضعف انسان ها باعث می شود انبیای الهی را اصل و مبدء فیض انگارند و برای نمونه، حضرت عیسی علیه السلام یا حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را خدا بدانند. خداانگاری بشر چنان بوده است که آنان گاه عالمان دین خود - مانند احبار و رهبان یهود و نصاری - را نیز ارباب خود قرار می دادند و نگاه استقلال گرایانه ی به آنان داشتند؛ چنان که خداوند می فرماید:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ

أَرْبَابًا، أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٦﴾

«و شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آن که سر به فرمان نهاده‌اید، شما را به کفر و می‌دارد؟!»

نکته‌ی بسیار مهمی که نباید مورد غفلت قرار گیرد، این است که آیات پروردگار، همه یک گونه‌اند. انبیای الهی آمده‌اند تا از خدا بگویند، نه از خود؛ وگرنه دیگر نبی نبودند. توجه به انبیای الهی نباید باعث غفلت و کم‌توجهی به حق تعالی و توحید گردد؛ چرا که هدف از بعثت انبیا و اولیای الهی توحید بوده است. البته برخی از اولیای الهی چنان وحدتی با خداوند دارند که اگر کسی به آنان هم برسد، به خدا رسیده است؛ ولی غفلت نباید داشت و توحید را باید همواره دید.

نمای ۵ ﴿﴾

ایمان و تقوا

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۱

«آگاه باشید که بر اولیای خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند؛ همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند.»
اولیای خداوند، کسانی هستند که ایمان آورده و تقوا دارند؛ همین و دیگر هیچ!
البته کسی که تقوا دارد، به دانش موهبتی و اعطایی خداوند می‌رسد: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾^۲.
نبوت انبایی نیز شرط دیگری غیر از این ندارد و اعلیت نیز دخالتی در آن ندارد.

نمای ۶ ﴿﴾

صالح تباری پیامبران الهی

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۳

۱. یونس / ۶۲-۶۳.

۲. بقره / ۲۸۲.

۳. یوسف / ۶.

«و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند؛ همان‌گونه که پیش از این، بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. به‌راستی پروردگار تو دانای حکیم است.»

خویشان و تبار پیامبران الهی را افرادی صالح تشکیل می‌دهند و عمل غیر صالح در آنان به ندرت پیش می‌آید. خداوند به سبب عنایت خاصی که به برگزیدگان خود دارد، فامیل و تبار آنان را نیز نجیب و صالح می‌نماید. در این آیه، خداوند حضرت یوسف را برمی‌گزیند و نعمت را بر او تمام می‌کند و به‌خاطر او عنایت خویش را بر آل یعقوب استمرار می‌دهد: ﴿وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ﴾.

انبیای الهی دارای سلسله و نسل پی‌درپی می‌باشند و خدا این گروه را در نسل و نطفه حفظ می‌نموده است. فرزندان یعقوب علیهم‌السلام به سبب استکبار، غرور و حسدی که داشتند، تصمیم گرفتند برادر خود را از دیدگان پدر دور کنند و حتی پیشنهاد قتل او را دادند؛ ولی به‌خاطر نجابتی که از پیامبر به ارث برده بودند، به

عاقبت خیر خود می‌اندیشیدند و امید به اصلاح و بهبودی خود داشتند و پذیرفته بودند که کار بدی می‌کنند؛ اما به سبب ضعفی که در نهاد خود داشتند، نمی‌توانستند خویشان را در برابر گناه، محافظت نمایند. آنان می‌گفتند: ﴿تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾؛ «ما بعد از این، مردمی صالح و خوب خواهیم شد.»

در این میان، شاید مهم‌ترین آیه‌ای که برای خدشه و نقد این نظر داده شود، آیه‌ی زیر است که از پدر حضرت ابراهیم علیه‌السلام یاد می‌کند:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا . يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا . يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا . يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا . قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ . لئن لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا . قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا . وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا^۱.

«چون به پدرش گفت: پدر جان، چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌دارد، می‌پرستی؟

ای پدر، به‌راستی مرا حقایقی به دست آمده که تو را نیامده است؛ پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.

پدر جان، شیطان را می‌پرست که شیطان، خدای رحمان را عصیان‌گر است.

پدر جان، من می‌ترسم از جانب خدای رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی!

گفت: آیا تو از خدایان من متنفری، ای ابراهیم؟! اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و برو برای مدتی طولانی از من دور شو.

ابراهیم گفت: درود بر تو باد، به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است.

و از شما و از آن‌چه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم،

امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید

نباشم.»

ظاهر این آیات شریفه بیان می‌دارد حضرت ابراهیم علیه السلام دارای پدری است که به خداوند ایمان نداشته و کافر بوده است؛ اما چگونه ممکن است پدر شخصی هم‌چون حضرت ابراهیم علیه السلام که صاحب توحید می‌باشد و جد پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله است، کافر و بی‌دین باشد؟

ما پاسخ این شبهه را از متن همین آیات می‌دهیم. در این زمینه نیازی نیست از روایات استفاده شود؛ زیرا شیوه‌ی «تفسیر قرآن کریم به انس با همان آیه‌ی موضوع بحث»، نه آیات دیگر، باید در این زمینه جدی گرفته شود؛ چرا که خود قرآن کریم می‌تواند روشن‌گر خود باشد. ما پاسخ را در طی چند نکته می‌آوریم:

۱. دقت در این آیات، می‌رساند که حضرت ابراهیم علیه السلام یتیم بوده و چون پدر نداشته است، خواهان آن بوده به فردی که بسیار نزدیک است، پدر بگوید. حضرت ابراهیم نیز یتیم بوده و مخاطب خود را پدر نامیده و در یک تخطب، چهار بار از عبارت «يَا أَبَتِ» استفاده نموده است.

۲. فراز ﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾^۱ قرینه است بر این که ابراهیم علیه السلام با پدر واقعی خود سخن نمی گفته است؛ زیرا کسی چون ابراهیم که معدن ادب و تربیت و عالم به حق پدر و رعایت شأن اوست، چنین با پدر خود سخن نمی گوید که: «ای پدر، به راستی مرا از دانش وحی حقایقی به دست آمده که تو را نیامده است».

۳. فرد مورد خطاب حضرت ابراهیم، شخص باهوشی نبوده است؛ زیرا او بعد از چند خطاب، متوجه منظور ابراهیم می شود و می گوید: ﴿أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^۲؛ «گفت: ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من متنفری» او بعد از بیان آن همه سخن حضرت ابراهیم، تازه متوجه شده که وی به دنبال بیان مطلبی است و بالحن تعجب از او می پرسد: «آیا از خدایان من روی گردان شده ای؟» چنین فردی نمی تواند پدر چنان پیامبری باشد؛ چرا که پدران پیامبران، سرشار از هوش هستند و به کوچک ترین اشاره ای، منظور گوینده را متوجه می شوند.

۴. از دید روان شناسی همواره پدر با فرزند خود

۱. سوره ی مریم / ۴۳.

۲. مریم / ۴۶.

لحن محبت آمیزی دارد؛ اگرچه او مرتکب بزرگ ترین خطاها شده باشد. پدر و مادر، عاشقان بی عاری هستند که بدون هیچ چشم داشتی به فرزند خود عشق می ورزند؛ ولی در آیه ی ۴۶ که شخص مورد نظر سخن می گوید، هیچ نشانی از وجود عاطفه ی پدر و فرزندی نمی یابیم؛ برعکس، هرچه هست تندی، خشونت و غرابت است. اگر ابراهیم فرزند واقعی چنین شخصی بود، وی نخست نام فرزند خود را ذکر می کرد؛ نه آن که آن را در پایان سخن خود بیاورد و سپس او را چنین تهدید به قتل نماید:

﴿قَالَ أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ. لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾^۱؛

و تصریح نماید که خود با دست خویش او را سنگسار خواهد کرد.

۵. بعد از پاسخ زشت و تند این شخص - که گفته می شود پدرخوانده ی حضرت ابراهیم است - آن حضرت، دیگر وی را «پدر» خطاب نکرده است؛ بلکه تنها با ملایمت و عطف - که لازمه ی مقام پیامبری است - با او برخورد می نماید و می گوید:

۱. سوره ی مریم / ۴۶.

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ، سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا. وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾

«ابراهیم گفت: درود بر تو باد! به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است. و از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم، امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم.»

نمای ﴿۷﴾

رسولان ملکی و انسی

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا، وَمِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾^۱.

«خداوند از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم. همانا خدا شنوای بیناست.» پیامبران الهی هم از فرشتگان هستند و هم از میان انسان‌ها. رسولان ملکی، بسیار بیش از انسان‌ها هستند؛ چراکه در این آیه‌ی شریفه، مفعول به ﴿رُسُلًا﴾

تنها برای ملائکه آمده و انسان‌ها را با «مِن» تبعیض ﴿وَمِنَ النَّاسِ﴾ تنها بر آن عطف نموده است؛ بدون این‌که مفعول به را در آن به تکرار بیاورد. این آیه بر اساس سوره‌ی عصر، مطابق با اصل است؛ چرا که انسان به صورت عادی در خسران است و اولیای الهی نادر و به گونه‌ی استثنایی می‌باشند که یکی پس از دیگری می‌آیند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱. فی‌نالیست بودن در انسانیت، یک استثناست و چنین نیست که افراد برگزیده و عالی که شگفتی می‌آفرینند، در شماره بسیار باشند؛ همان‌طور که ما در هزار سال گذشته، عالمان دینی برجسته، بسیار اندک داشته‌ایم.

نمای ﴿۸﴾

پدران دلسوز امت

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾^۲. «سرانجام به جرم ایمان کشته شد و به او گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند!»

هیچ پیامبری نیست، مگر آن‌که برای قوم و مردم خود بیش‌تر از پدری دلسوز، عاطفه و دلسوزی دارد؛ به‌گونه‌ای که حتی به هنگام ورود به بهشت نیز اندوه امت خود و آروزی هدایت و آگاهی آنان را دارند. این آرزو نیز از نهاد آنان برمی‌خیزد؛ همانند معلمی که افسوس مردودی حتی یک شاگرد را در جان خود دارد؛ وگرنه اگر بر قبولی آنان بخل داشته باشد، جنایت در نهاد اوست، نه دغدغهی تعلیم و محبت که صفت اولی هر انسانی است. البته در این آیه شریفه نمی‌گوید کاش قوم با من وارد بهشت می‌شدند؛ چرا که این آرزویی غیر معقول است؛ بلکه ابراز دوستی و عاطفه‌ی خود را دارد تا آنان بدانند که آن‌چه وی به خاطر آن کشته شده، حق بوده است.

نمای ﴿۹﴾

چیرگی محبت پیامبران بر دل‌ها

﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴾^۱.

«به‌قطع می‌گفتند: در حقیقت ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم!»

پیامبران الهی همواره بر دل‌ها حکومت می‌کردند. آنان به‌قدری مؤثر بودند و آن‌چنان نفوذی در دل‌ها داشتند که کفار، آنان را به داشتن سحر متهم می‌نمودند و می‌گفتند: آنان ما را «سحر» می‌نمایند که چنین محبت آنان در دل‌ها می‌نشیند. کفار نمی‌توانستند در برابر نفوذ معنوی و روحانی پیامبران مقاومت کنند؛ زیرا آنان چنان تأثیر کلام و نفوذ نگاه داشتند که برخی از کافران سعی می‌نمودند که نه چشم در چشم آنان شوند و نه کلام آنان را بشنوند.

انبیا در کارهایشان روش و قاعده داشته‌اند که این‌گونه بانفوذ بودند؛ زیرا بدون قاعده و قانون نمی‌شود وارد دل کسی شد. جدیت در هدف و کار و واقعیت داشتن گفته‌ها و سخنان، یکی از این قواعد می‌باشد. مردم نیز عاقل‌اند و تفاوت اجرای نقش با واقعیت را می‌دانند و در صورت واقعیت داشتن، حتی مؤثرین فیلم‌های سینمایی نیز قادر نیست با فردی که در باطن دست دارد و می‌تواند نفوذ معنوی داشته باشد، رقابت کند.

نمای ﴿۱۰﴾

همانندپنداری قوم

﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، فَقَالَ

الْكَافِرُونَ: هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ^۱.

«کافران از این که هشداردهنده‌ای از خودشان
برایشان آمد، در شگفت شدند و گفتند: این
چیزی عجیب است.»

بسیاری از افراد جامعه هیچ گاه پیامبران الهی را که
هیکلی همانند خود دارند، به عنوان کسی که بتواند
آنان را بیم دهد، نمی‌پذیرند و همواره دغدغه دارند که
چگونه می‌شود فردی که همانند آنان می‌خورد،
می‌آشامد، می‌گوید و راه می‌رود، بتواند صاحب وحی
یا الهام باشد و چیزهایی بداند که آنان نمی‌دانند؟ از این
رو، آنان یا برای آموزه‌ها و داشته‌های پیامبران معنا و
مفهومی قایل نبودند؛ چنان‌که در ادامه می‌فرماید: ﴿أَنذَا
مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ^۲؛ آیا چون مردیم و خاک
شدیم (دوباره زنده می‌شویم؟) آن بازگشتی بعید است.»

اشراف قوم حضرت نوح نیز چنین بودند. قرآن
کریم از زبان اشراف و سرمایه‌داران کافر می‌فرماید:
﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ
الْآخِرَةِ: وَاتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، مَا هَذَا إِلَّا

۱. ق/ ۲.

۲. ق/ ۳.

بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَيَشْرَبُ
مِمَّا تَشْرَبُونَ^۱.

«و باز اشراف و اعیان قوم وی که کافر شدند و
عالم آخرت را تکذیب کردند و ما متنعمشان در
حیات دنیا کرده بودیم، (به مردم) گفتند: این
شخص، بشری مانند شما بیش نیست که از هر
چه شما می‌خورید و می‌آشامید او هم می‌خورد
و می‌آشامد.»

این مغالطه‌ای است که در کلام آنان بود؛ مغالطه‌ای
که در عصر غیبت نیز برای بسیاری از افراد - به‌ویژه
عالمان دینی - پیش می‌آید. آنان چنین مغالطه می‌کردند
که این نبی در خوردن و نوشیدن همانند ماست؛ پس
در هر چیزی مانند ما می‌باشد. این همانند آن است که
فرزندی بگوید این فرد بابای من است؛ چون ریش
دارد و حال آن‌که چنین نیست که هر کسی ریش داشته
باشد بتواند پدر آن فرزند باشد. انبیا و اولیای الهی در
همه چیز همانند انسان‌های عادی و معمولی هستند؛
ولی امتیازی که نسبت به دیگران دارند، عصمت و
قدرت وحی و ارتباط با خدای آسمان‌هاست.

۱. مؤمنون / ۳۳.

نمای ﴿۱۱﴾

کمی یاران پیامبران

﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطُ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱.

«پس لوط به او ایمان آورد و ابراهیم گفت: من
به سوی پروردگار خود هجرت می‌نمایم که
اوست ارجمند حکیم.»

پیامبران همواره یاران اندکی داشته‌اند و کم پیش
می‌آمده است که مردم به آنان اقبال عام نمایند. برای
نمونه، در این آیه‌ی شریفه، درست است اثبات چیزی
نفی غیر آن را نمی‌کند و از جنبه‌ی اثباتی ایمان لوط
نمی‌شود گفت دیگران به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان
نیاورده‌اند؛ اما هجرت استوار ابراهیم به سوی خدا،
می‌رساند تنها کسی که به او ایمان آورده، حضرت لوط
بوده است.

پیامبران الهی با آن‌که به قدرت‌های باطنی و غیبی
مجهز بودند، اما در صورتی کارآمدی داشتند که دارای
امت باشند. هیچ پیامبری بدون امت خود رونق نداشته
است؛ امری که برای کم‌تر پیامبری محقق شده است.

برای نمونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمانی که در مکه بودند،
چون امتی نداشتند، کاری از پیش نبردند؛ اما تنها در ده
سالی که در مدینه بودند، چون دارای امت گردیدند،
توانستند اسلام را به تمامی مناطق عربستان بگسترانند
و برای تمامی سران کشورهای آن روز دعوت‌نامه
بفرستند و آنان را به اسلام بخوانند.

نمای ﴿۱۲﴾

داشتن مخالف و دشمن خبیث

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ،
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا﴾^۱.

«و این‌گونه است که برای هر پیامبری دشمنی
از بزه‌کاران قرار دادیم و همین بس که
پروردگارت راهنما و مددکار توست.»

اولیای خدا و به‌ویژه محبوبان الهی در میان امتی
قرار می‌گیرند که به‌حتم برخی از آنان دشمنی
سرسخت و خبیثانه با آنان دارند و اگر کسی دشمنی
نداشته باشد و مورد قبول خاطر عام در زمان خود قرار

گیرد، از این جرگه فاصله‌ی بسیار دارد؛ هرچند می‌تواند از اولیای محبی باشد.

این ویژگی انبیا و اولیای خداست که دشمن داشته باشند، به گونه‌ای که حتی اگر بر سر کوه نیز زندگی کنند، شیاطین انسی یا جنی، به آزار آنان رو می‌آورند. البته کسی که دشمن دارد، چون خود را می‌یابد و فردی محتاط است، قدرت پیدا می‌کند تا دشمن در کمین نشسته، به غفلت بر او هجوم نیاورد؛ اما کسی که دشمن ندارد، فردی معمولی و عادی می‌گردد؛ هرچند ممکن است از مؤمنان یا محبان باشد. از راه‌های شکوفایی استعدادها، داشتن دشمن است؛ چنان‌که خداوند برای شکوفا ساختن استعدادهای فرستادگان خویش، برای آنان دشمنانی از شیاطین و اجنه قرار می‌داد.

فراز ﴿وَكَذَلِكَ﴾ در هر آیه، می‌رساند که این اصل و قاعده‌ی الهی است و نمی‌شود کسی در ناسوت، نبی یا ولی باشد و دشمن نداشته باشد. فراز ﴿عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ می‌رساند که دشمنان انبیا و اولیای الهی افرادی خبیث هستند که مجرم می‌باشند و به عبارتی دارای سابقه هستند و آنان پیش از این نیز چهره‌ی کریه و بزه‌کارانه‌ی خود را نمایانده‌اند؛ اما مهم این است که

خداوند همواره مددکار اولیای خویش است و آنان را از هر گزند محفوط می‌دارد و عزت آنان را پاس می‌دارد و خواری برای دشمنان آنان است: ﴿وَكَفَىٰ بَرِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾.

کسی که از سر عناد به اولیای خدا نزدیک شود، هم بیچارگی خود را سبب شده و هم از انجام بدخواهی‌هایی که در دل دارد، ناکام خواهد ماند. دشمنان اولیای خدا، کسانی هستند که یا نطفه‌ای حرام داشته‌اند و یا در کودکی لقمه‌ی حرام خورده‌اند و چنین اموری است که به ﴿جَعَلْنَا﴾ فعلیت می‌بخشد. نان حرام، به حتم کودک را دشمن اولیای خدا می‌کند؛ همان‌گونه که امام حسین علیه السلام در کربلا خطاب به لشکر یزیدیان، از این حقیقت پرده برداشت. چنین نیست که کسی دشمنی اولیای خدا را انتخاب کند؛ بلکه این لقمه و نطفه است که موجب این گناه می‌شود. البته این افراد همه جا و در هر لباسی می‌توانند باشند. اگر کسی کم‌ترین بغضی نسبت به اولیای خدا و حتی انبیای انبایی در خود دید، بداند که انسان خبیثی است و باید در لقمه‌ی خود تجدید نظر کند، اگر مشکل نطفه نداشته باشد.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ
وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ
غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا
يَفْتَرُونَ﴾^۱.

«و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم. بعضی از آن‌ها برای فریب، سخنان آراسته به بعضی دیگر القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آن‌چه به دروغ می‌سازند، واگذار.»

این آیه، معادله‌ای روان‌شناسی و اجتماعی را نیز بیان می‌دارد: نمی‌شود خوبی و فرد خوب، دشمن نداشته باشد. خوبی و کمالات، همانند بدی دشمن‌زایی به همراه دارد. اولیای خدا نیز دشمنانی انسی دارند. این دشمنان یا جنگ مسلحانه و ترور فیزیکی دارند یا ترور شخصیت و حیثیت و یا زرنگی برای به حاشیه راندن اولیای خدا. آنان هم‌چنین دشمنانی از جن دارند؛ اما دشمنان جنی برای آنان راحت‌تر مهار می‌شوند تا دشمنان انسی؛ از این رو،

هیچ جنی تاکنون هیچ یک از اولیای خدا را به شهادت نرسانده است؛ چرا که ولایت اولیای الهی بر جن بسیار مؤثر است. گاهی حتی اگر صد «بسم الله» بر انسانی گفته شود، کاری از پیش نمی‌رود؛ اما یک «بسم الله» می‌تواند بر جن اثر گذارد و آنان را - در صورت نزدیکی و بدخواهی - مانند تأثیر اسید، پودر نماید. البته مردم عادی از ناحیه‌ی اجنه بسیار آسیب‌پذیرند؛ زیرا سمت و سویی را که آسیب از آن می‌آید، نمی‌شناسند و با نوع آسیبی که می‌بینند، آشنا نیستند و برای مقاومت در برابر آن، آمادگی ندارند؛ زیرا چشم و گوش ظاهری آن‌ها برای دیدن و شنیدن بسیاری از شنیدنی‌ها و دیدنی‌های عالم، بسیار تنگ و کوچک است. افراد عادی به دلیل ضعف در ولایت، توان مقابله با جن را ندارند.

ابلیس - که یکی از اجنه می‌باشد - توان پرسه‌زدن در اطراف انبیا و اولیای الهی را ندارد؛ زیرا از هر وادی که بخواهد نزدیک شود، ولایت مانند اسیدی او را از هم فرو می‌ریزد. خداوند برای عالم ناسوت، طبیعتی قرار داده است که همه بتوانند با هم درگیر شوند؛ از این رو، اولیای خدا در ناسوت و از جانب انسان‌ها به مشکل

برخورد می‌کنند و به همین جهت، انسان‌های خوب و صاحب ولایت، در عالم ناسوت دشمنان جنی و انسی پیدا می‌کنند و بیش‌تر انسان‌ها هستند که به اولیای الهی آسیب وارد می‌آورند. البته اجنه‌ی معاند، که از رویارویی خود با ولی الهی ناتوان هستند، در دل انسان‌های معاند و سوسه دارند و فکرها و اندیشه‌ها یا آگاهی بر برخی از پنهانی‌ها را به آنان القا می‌نمایند؛ چنان‌که قرآن کریم در همین آیه می‌فرماید: ﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾. البته این قدرت ولی الهی است که او را از شر دشمنان جنی و انسی محفوظ می‌دارد و اگر ولایت و قدرت تصرف آنان نبود، جن و انس آنان را از صحنه‌ی روزگار حذف می‌نمودند. عنایت خداست که اولیای خدا سلطانی هستند بدون لشکر و سپاه، که لشکرشان در خود و در نهادشان جا دارد.

خداوند در آیه‌ی بعد می‌فرماید: شیاطین جنی و انسی در برابر پیامبران دست به کارهایی می‌زنند و شیطنت‌ها و حيله‌هایی دارند که ظاهر خوشایندی داشته باشد، تا شاید آنان را که ایمان ندارند فریب داده، به سوی خود بخوانند و آنان را از هدایت‌پذیری از پیامبران باز دارند:

﴿وَلْيَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَلْيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾^۱.

«و تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به آن بگراید و آن را بپسندند و تا این‌که آن‌چه را باید به دست بیاورند، به دست آورند.»

نمای ﴿۱۳﴾

سخریه‌ی قوم و صبر بر استهزا

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲.

«بدا به حال بندگان خدا که پیامبری نیامد مگر این‌که او را به استهزا و سُخره گرفتند.»

هیچ پیامبری نبوده است، مگر آن‌که به سبب خوی مردمی و ساده‌ای که داشته است، توسط ملت و قوم خود مسخره می‌شده است. به بیان ما، افراد آن جوامع وی را دوره می‌کردند و وسط می‌گذاشتند و او را دست می‌انداختند؛ چون می‌گفتند او دیوانه است و سخنان

۱. انعام/۱۱۳.

۲. یس / ۳۰.

او مفهوم و معنایی ندارد. افراد نادان با انبیای الهی هم چون افرادی که در عقل نقصان داشتند رفتار می کردند؛ اما انبیای الهی همواره دلسوز آنان بودند و چنین ریاضت‌ها و زحمت‌هایی را تحمل می کردند و چنین نبوده است که با گفته‌ای زود ناراحت و عصبانی شوند و بی درنگ به نفرین قوم خود برخیزند! عالمان دینی نیز در صورتی وارث انبیا هستند که چنین خلق و خویی داشته باشند.

البته استهزای قوم، دایمی و موارد آن بسیار بوده است؛ چرا که «يَسْتَهْزِئُونَ» از باب استفعال است و معنای طلب را دارد و به این معناست که انکارگرایان و شکاکان، همواره خواهان مسخره کردن پیامبران الهی بوده و بر آن عادت داشته‌اند و در هر فرصتی، این کار را انجام می داده‌اند.

باید توجه داشت در چگونگی مواجهه با مردم، میان پیامبران الهی اختلاف است و این به سبب اختلافی است که آنان در مرتبه دارند. برای نمونه، پیامبری مانند حضرت نوح علیه السلام در برابر استهزای قوم خود چنین می فرماید:

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ. قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ

مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾^۱.

«و نوح کشتی را می ساخت و هر بار که اشرافی از قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند. او می گفت: اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد.»

برتر از حضرت نوح علیه السلام، پیامبری مانند حضرت موسی علیه السلام در پاسخ قوم خود - که می پنداشتند موسی آن‌ها را در قضیه‌ی امر به کشتن گاو، مسخره می کند - فرمود:

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲؛

یا در آیه‌ای دیگر، چنین از خود صبوری و متانت نشان می دهد:

﴿قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلُ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ

۱. هود / ۳۸.

۲. بقره / ۶۷.

الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ^۱.

«قوم موسی گفتند: پیش از آن که نزد ما آیی و حتی بعد از آن که به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین سازد، آن گاه بنگرد تا چگونه عمل می کنید. و در حقیقت، ما فرعونیان را به خشک سالی و کمبود محصولات دچار کردیم، باشد که عبرت گیرند.»

در نمونه ای دیگر، باید از حضرت شعیب نام برد. قوم وی نماز او را به استهزا می گرفتند، اما به شخصیت وی احترام گذاشته و می گفتند:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ^۲﴾.

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد آن چه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟! راستی که تو بردبار فرزانه ای!»

۱. اعراف / ۱۲۹-۱۳۰.

۲. هود / ۸۷.

قوم حضرت شعیب دعوت توحیدی وی را نمی پذیرفتند؛ ولی برخورد مؤدبانه ای با شخص وی داشتند و او را دارای شخصیت محترم و فرزانه ای می دانستند که جای شگفتی است به نماز می ایستد. قرآن کریم قوم شعیب را برادر وی می خواند، که این موضوع، نجابت آنان را می رساند و می فرماید:

﴿وَالِیَ مَدِیْنَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ^۱﴾.

«و به سوی مدین برادرشان شعیب را. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید و در زمین سر به فساد برمدارید.»

برخلاف قوم لوط که افرادی بسیار پلید، نانجیب و خبیث بوده اند.

حضرت شعیب با قوم خود بسیار متین و باوقار رفتار می نموده است و با بیان: ﴿مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ﴾؛ «نمی خواهم با شما مخالفت کنم و تنها قصد اصلاح دارم»، با آنان مواجه می شود و می فرماید:

﴿يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي

۱. عنکبوت / ۳۶.

وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا
اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ^۱.

«گفت: ای قوم من، بیندیشید اگر از جانب
پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از
سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد، آیا
باز هم از پرستش او دست بردارم؟! من
نمی‌خواهم در آن چه شما را از آن باز می‌دارم با
شما مخالفت کنم و خود مرتکب آن شوم. من
قصدی جز اصلاح جامعه تا آن جا که بتوانم،
ندارم و توفیق من جز به یاری خدا نیست. بر او
توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم.»

به‌طور کلی، قوم و امتی که با پیامبران الهی همراه
می‌شدند، چون تحمل پیشتازی آنان را در بسیاری از
امور نداشتند و چون آینده‌نگر نبودند و نمی‌توانستند
به پیامبر پیشتاز خود به صورت صافی و خالص ایمان
بیاورند، همواره به اقدامات اصلاحی و برنامه‌های
اجرائی آنان اعتراض داشتند و آن را محکوم به

شکست و نافرجامی می‌دانستند؛ اما پیامبران الهی
همواره در برابر انواع اعتراض‌ها، از خود متانت نشان
می‌دادند و همواره با مردم مهربان بودند. در این آیه نیز
قوم بنی‌اسرائیل با کمال بی‌ادبی، به حضرت موسی
اعتراض نمودند که ما پیش از آمدن تو بیچاره و
بدبخت بودیم و بعد از آمدن تو نیز همان‌گونه هستیم و
آمدن تو برای ما فایده‌ای نداشته است و کاری از ما را
سامان نداده‌ای و تنها برای ما مایه‌ی گرفتاری بوده‌ای!
موسی با آن‌که از پیامبران جلالی است و حتی در برابر
حضرت خضر علی‌ه‌السلام بی‌تاب شد و مقاومت را از دست
داد، به مردم که می‌رسد، بسیار کوتاه می‌آید و
می‌فرماید: «خداوند دشمنانتان را نابود می‌کند و شما را
جانشین آنان می‌گرداند تا ببیند که شما چگونه عمل
می‌کنید.»

اسلام همواره حفظ حرمت مردم را از پیامبران
خود می‌خواهد و بر حفظ متانت توصیه دارد و مقابله
به‌مثل در کلام را درست نمی‌داند و مقابله به احسن و
گفتار نیکو و دور از خشونت را سفارش می‌نماید و
می‌فرماید: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱؛

«بندگان خدای رحمان کسانی هستند که چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.» البته نقل سخنان حضرت نوح علیه السلام در قرآن کریم، دلیل بر تأیید آن نیست؛ بلکه از باب صداقت در نقل است.

باید توجه داشت «مُسْتَهْزِء» از اسمای جلالی الهی است و همانند دیگر اسمای جلالی، از اسمای ثانوی ذاتی است که در پی سخریه‌ی کسی، خود را نشان می‌دهد و برآیند لازم را نسبت به آن دارد.^۱

نمای ۱۴

آرزوی مرگ پیامبران

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ، فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ»^۲.

«کافران گفتند: این پیامبر جز دیوانه‌ای به شمار نمی‌رود، پس باید تا مدتی انتظار برید تا بمیرد.»

کافران وقتی ندای توحید و دعوت حضرت

۱. مطففین / ۳۴.

۲. مؤمنون / ۲۵.

نوح علیه السلام را به یگانگی حق می‌شنیدند، به یک‌دیگر چنین سخنانی می‌گفتند. افرادی که نمی‌توانند نسبت به پیامبران پذیرشی داشته باشند، گاه وجود و حضور پیامبری چنان دل آنان را به تنگ می‌آورد که آرزوی مرگ او را دارند و در انتظار مرگ او صبر می‌کنند. در این آیه کافران وقتی نوح را پیرمردی کهنسال می‌دیدند، آرزوی مرگ او را داشتند، اما خداوند او را برای بیش از هزار سال زنده نگاه داشت.

نمای ۱۵

رنج و سختی اجتماعی امت

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ، لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»^۱.

«و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم، مگر آن‌که مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند.»

خداوند، یکی از لوازم برانگیختن پیامبران الهی علیهم السلام را به هم‌ریزی اجتماعی می‌داند. پیامبری به رسالت برگزیده و مأمور نشده است مگر آن‌که مردم را

۱. اعراف / ۹۴.

به رنج و زحمت انداخته است؛ چرا که پیامبران الهی ﷺ به صورت معمول و غالبی، در جوامع فاسد برانگیخته می‌شدند و آنان باید با ساختار نظام حاکم که در دست ظالمان و ستم‌گران بود، درگیر می‌شدند.

طبیعی است درگیری‌های اجتماعی، مردم را به سختی و گرفتاری‌هایی دچار می‌سازد که برای گذار از آن بحران، روبه‌رو شدن با آن مشکلات، گریزناپذیر است. در این شرایط است که مردم برای رهایی از خود، به تمکین از انبیا و تضرع به درگاه الهی رو می‌آوردند؛ بنابراین، انبیای الهی را نمی‌توان عامل آشوب‌های ضد مردمی دانست؛ بلکه آنان به نفع مردم، با استثمار، استعمار، استکبار، خودشیفتگی، غرور، ستم، اجحاف، کفر و شرک ظالمان، درگیر می‌شدند.

آنان رژیم یا نظام حاکم را - که ساختار و محتوایی طاغوتی و جنایت‌بار داشته است - هدف می‌گرفتند و بر آن بودند تا با انقلاب و شورش علیه حاکمان مستبد، جامعه را که حاکمانی فاسد داشته است، به سوی جامعه‌ای سالم سوق دهند و این بدون درگیری و انقلابی علیه کفر، شرک و ظلم، ممکن نیست و طبیعی

است که برخی از مردم - که بیش‌تر مستضعفان، فقیران و مردم زجرکشیده و ستم‌دیده هستند - با پیامبران الهی همراه شوند و برخی نیز به لحاظ موقعیت دنیاگرایانه‌ای که دارند، حاضر نیستند با نهضت اولیای الهی همراه شوند. این نکته (یعنی داشتن قدرت و اختیار برای برگزیدن یا رد کردن اولیای الهی) از فراز ﴿لَعَلَّهُمْ يَضُرُّوْنَ﴾ به دست می‌آید. آنان که می‌خواهند در مدار استکبار، طاغوت و ظلم حرکت نمایند، با نافرمانی از اولیای الهی ﷺ خود را به بأس، سختی و اضطراب دچار می‌سازند و جامعه برای آنان است که ناامن می‌گردد و آسایش و راحتی از آنان است که گرفته می‌شود.

نمای ﴿۱۶﴾

پیشامد سختی‌ها و مشکلات دنیوی برای پیامبران

﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيَّا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱.

«و آن دو به سوی در، بر یکدیگر پیشی گرفتند
و آن زن پیراهن او را از پشت درید و در
آستانه‌ی در، شوهر آن زن را یافتند. زن گفت:
مجازات کسی که قصد بد به خانواده تو کرده
چیست جز این که زندانی گردد یا به عذابی
دردناک دچار شود؟»

اولیای الهی همواره دچار مشکلات و سختی‌های
دنیوی بسیاری اعم از مجازات‌های بدنی و حتی قتل،
سخریه یا موارد اتهام آبرویی - می‌شده‌اند. برای
نمونه، یکی از موقعیت‌های پیچیده و حساس را
می‌توان در زندگی پرماجرای حضرت یوسف علیه السلام
دید که زلیخا برای رسیدن به عشق خود، یوسف را به
سوی خود فرا خواند و با ممانعت و سرپیچی وی و
آگاهی عزیز مصر، صحنه را تغییر داد و به یوسف اتهام
خیانت وارد آورد. جناب یوسف از زندگی پر ناز و
نعمت یعقوبی، به چاه و زندان عزیزی کشیده شد و
هم‌چون کالایی به فروش رسید و بنده و غلامی گشت
و تحمل درد تهمت را به جان خرید و این جام بس تلخ
را با تمامی تلخی، به کام خود شیرین نمود و از آن به
خوبی گذشت.

یعقوب به فراق مبتلا گردید و چشمانش را از
دست داد و خود را گرفتار هجران طولانی دید؛ ولی
هرگز ناامید و مأیوس نگردید.

نطفه‌ی جناب موسی به تهدید و نابودی مبتلا
گردید و در شیر خوارگی و پیش از مردن، گرفتار
تابوت شد و رفت تا هم‌چون آب گسترده‌ی دریا،
دشمنان خود - فرعون و تابعانش - را در هنگام غرق در
آب‌های خشم‌آلوده‌ی تند و تیز ببیند و درک نماید تا
بی‌درک و لمس، نظر بر هلاکت دشمن نداشته باشد.
هم‌چنین بلایای فراوان دیگری که در سراسر زندگی
پریچ و خمش دیده می‌شود.

باید زندگی سراسر رنج و درد حضرت مریم و
عیسی علیه السلام را با تمام فراز و نشیب‌های مختلف آن دید
که تحمل هر یک از آن‌ها، کمر قدرتمندترین افراد با
کمال را می‌شکند و پشت قوی‌ترین افراد را به خاک
ضعف و زبونی می‌کشاند؛ ولی این حضرات با وقار
خاصی که مخصوص اولیای به‌حق الهی می‌باشد،
همه‌ی آن مشکلات را با سرافرازی پشت سر گذاردند
و از میدان نبرد فرار نکردند و تمام فراز و نشیب‌های
انفعالی آنان، حکایت از تاکتیک‌های ویژه‌ی آنان دارد
و خداوند نیز همواره در هر مشکلی انبیای الهی را مدد
می‌نمود و آنان با توکل بر خداوند، از هر سختی و
مشکلی استقبال می‌کردند.

نمای ﴿۱۷﴾

دین‌مداری در تمامی امور شخصی و عام

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^۱.

«و من پس از خویشتن، از آشنایانم هراس دارم و همسرم نازاست؛ پس، از جانب خود بر من ولی ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث برد و او را ای پروردگار من، پسندیده گردان.»

انبیای الهی هیچ گاه دغدغه‌ی مسایل شخصی نداشته‌اند و همواره فقط نسبت به دین خدا اهتمام داشته‌اند. پیامبری مانند حضرت زکریا فرزند نمی‌خواهد. او توانایی خداوند و ضعف خود و همسرش را می‌شناسد، اما از خداوند «ولی» می‌خواهد تا بعد از وی متولی و عهده‌دار امور دین شود؛ خواه چنین کسی فرزند او باشد، خواه کس دیگری: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۲.

۱. مریم / ۵-۶.

۲. مریم / ۶.

نمای ﴿۱۸﴾

تقدم مردم و قوم بر خانواده

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۱.

«پس چون خواسته‌ی ما در رسید و تنور جوشید و فوران کرد، فرمودیم در آن کشتی حمل کن از هر حیوانی یک جفت و با خانواده‌ات؛ مگر کسی که پیش از این درباره‌ی او سخن رفته است. و کسانی را که ایمان آورده‌اند حمل کن! و با او جز اندکی ایمان نیاورده بودند.»

هر پیامبری همواره در پیشامد مشکلات، خانواده‌ی خود را بعد از مردم در می‌یافته است. در این آیه نیز که از فوران ناگهانی آب از زمین می‌گوید، نخست به حضرت نوح امر می‌شود که از هر حیوانی یک جفت بگیرد، بعد از خانواده‌ی وی می‌گوید و خانواده‌ی او را، حتی بعد از حیوانات قرار می‌دهد. افزون بر آن، به صورت مطلق می‌فرماید: از هر حیوانی

۱. هود / ۴۰.

بک جفت برگیر؛ اما به خانواده و خویشان که می‌رسد، استثنا برای آن می‌آید و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ﴾ و اجازه‌ی همراه داشتن خویشان گمراه را نمی‌دهد؛ هرچند پیوند خویشی با حضرت نوح داشته باشند.

پیامبران الهی همواره با مردم و در میان مردم بوده‌اند؛ نه در کنج خلوت، گوشه‌ی عزلت و رهبانیت و بحث‌های میان‌تهی و دور از حقیقت. آنان با مشکلات روزمره درگیر بودند و ذهنیت‌هایشان دست‌خوش حوادث بوده است. گوشه‌گیری و اشتغال به بحث‌های لفظی و مفهومی، در مکتب و مرام آنان نبوده است؛ چرا که چنین اموری پی‌آمدی جز خمودی، سستی، زبونی و انحراف ندارد. آنان عملیاتی بوده‌اند و دست در دل غیب داشته و در باطن جنگ انداخته و فرمان و حکم بر پدیده‌های هستی رانده‌اند و چنین نیست که تنها تعزیه‌خوان بوده باشند.

پیامبران، چکیده‌ی همه پدیده‌های هستی و مردم بوده و دست در دست هستی نهاده و رنگ و بو و طعم تمامی امور را در دهان عقل و ذائقه‌ی فهم خود مزه کرده‌اند و آنان همراه با همه‌ی اشیا و افراد - از خوب و

بد تا زشت و زیبا - شده‌اند و خود را در تمامی قالب‌ها جا نموده و مهمان دلِ هر ذره گردانیده‌اند و از کفر تا ایمان و از فاسق تا عادل و از ناشایست تا شایسته، به هر شکل و اندازه و به هر حد و مقداری که هست، دیده‌اند و همراه با درددل تمام دل‌ها شده‌اند.

دل انبیای الهی، سند عالم، و آه ایشان، آه آدم و دید آنان منظری مناسب، و فکر ایشان، فکر همه، و رنج آنان رنج جمع، و خلوت ایشان خلوت تمامی افرادِ تنها و دربند و بی‌بند می‌باشد. این گونه است که همه‌ی پدیده‌های هستی را می‌شناسند و همه‌ی ظهورات هستی نیز ایشان را می‌شناسند. آنان با کسی بیگانه نیستند و کسی آنان را بیگانه نمی‌داند.

نمای ﴿۱۹﴾

اذکار فتحی باب نبوت

﴿طه﴾^۱.

پیامبران الهی ذکر داشته‌اند. برخی از اذکار آنان، مفاتیح غیب بوده است. این آیه از طلسمات است و

ذکر قرار دادن آن، با راهنمایی مربی کارآموده، باعث فتح غیب و به دست آوردن مفاتیح آن می‌گردد.

برای ذکر قرار دادن این آیه، باید دانست که آیا یک کلمه است یا از دو واژه تشکیل شده است؟ فعل است یا اسم؟ در صورتی که فعل است، چه صیغه‌ای است؟ و اگر اسم است، بسیط است یا مرکب؟ جامد است یا مشتق؟ پاسخ چنین پرسش‌هایی را باید با تحقیق بسیار به دست آورد و تنها بر محفوظات و داده‌های گذشتگان تکیه ننمود. ما برخی از اذکار الهی و رموز آن را در کتابی دیگر با نام «دانش ذکر» یادآور شده‌ایم. هم‌چنین برخی اذکار قرآنی را در کتاب «سرود محبان» آورده‌ایم.

نمای ۲۰

آگاهی بر فنون و حرفه‌های صنعتی و مولّد

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيَتُخَصِّنْكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾^۱

«و به داوود فن زره‌سازی آموختیم تا شما را از شداید حفظ کند؛ پس آیا سپاس‌گزارید؟»

پیامبران الهی همواره صاحب قدرت بودند و حتی حرفه‌ها و صنایع روز را می‌دانستند و قدرت استفاده از آن را بیش از تخصص و دانش روز در اختیار داشتند و چنین نبوده است که در زمینه صنایع و کارگاه‌های تولیدی، ضعف و زبونی داشته باشند. آنان با داشتن چنین مهارت‌هایی بوده است که مردم را به سوی آیین خویش دعوت می‌نمودند.

نمای ۲۱

سنخیت معجزات با شخصیت نبی

و معرفت امت

﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ. وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾^۱

«پس موسی عصایش را افکند و به‌ناگاه ازدهایی آشکار شد. سپس دست خود را از گریبان بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید و درخشنده بود. سران قوم فرعون گفتند: بی‌شک این مرد ساحری داناست.»

تمامی پیامبران الهی، دارای معجزه بوده‌اند. معجزه امری نیست که در خور توان عموم باشد و همگان بتوانند داعیه‌ی تحقق آن را داشته باشند. معجزه، انتهای مرز توانایی‌هایی است که مؤمنی از آدمیان می‌تواند توسط حق و عنایت آن جناب داشته باشد؛ از این رو، قدرت و نیروی عادی و امکانی در آن دخالت ندارد و عامل عمده در اصل تحقق آن، «مبدء بودن نیروی بی‌پایان الهی» می‌باشد که در چهره‌ی فردی از اهل ایمان خودنمایی می‌کند؛ متعلق و موضوع آن، هرچه یا هر کس که می‌خواهد باشد. گاه عیسی صاحب معجزه می‌شود و با دَمِ خویش مردگان را حیات می‌بخشد و گاه موسی ید و بیضا می‌کند و زمانی نیز عصای موسی صاحب اقتدار می‌گردد و گاه دُمِ گاو بنی‌اسرائیل مرده را زنده می‌نماید و حیات می‌بخشد.

هنگامی که مبدء بی‌پایان خداوندی در تحقق چنین حقیقتی مشیت داشته باشد، تفاوتی ندارد که عیسی باشد یا موسی و یا عصا و دُمِ گاو قوم بنی‌اسرائیل.

ما بررسی در چیستی معجزه را با نظرگاهی ویژه که در این زمینه داریم، در کتاب «کاوشی نو در معجزه و کرامت» آورده‌ایم.

هر پیامبری معجزه‌ای ویژه داشته است که از سویی با شخصیت آن پیامبر سنخیت و هماهنگی

داشته و از سویی دیگر، با فضای عمومی جامعه و سطح دانش و معرفت مردم تطابق داشته است. برای نمونه، حضرت موسی عصا را ازدها می‌نماید که هم معجزه‌ای جلالی است و با شخصیت جلالی این پیامبر بزرگ الهی سازگار است و هم می‌تواند سکه‌ی سحر ساحران را که در آن هنگام رواج داشته است، از روتق بپندازد. هم‌چنین معجزه‌ی او معجزه‌ای تمثلی و تجسمی است که با قوم تشبیه‌گرای بنی‌اسرائیل تناسب دارد. قومی که حتی با مشاهده‌ی گوساله‌ای، آن را خدا می‌پندارند.

نمای ۲۲

قدرت رسول با حفظ حریم خصوصی مردم

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَتُبْسِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۱.

«و پیامبری بر بنی‌اسرائیل می‌باشد که می‌گوید:

من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌ای آورده‌ام. از گِل برای شما تندیزی از پرنده می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آن چه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. بی‌تردید در آن نشانه‌ای است برای شما اگر مؤمن باشید.»

هر پیامبری باید آیه و نشانه‌ای را - که معجزه ویژه‌ی اوست - همراه داشته باشد و نبوت کسی بدون داشتن آن آیه و معجزه پذیرفته نمی‌شود. کسی می‌تواند ادعای رسالت تبلیغ دین خدا را داشته باشد و حجت خدا گردد که صاحب سند برای اثبات ادعای خود باشد؛ وگرنه فرمان‌پذیری از انسانی همانند خود جز سفاقت نیست؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَسِنِ ظَعْنُكُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ، إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾^۱.

«و اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، در آن صورت، به قطع، زیان‌کار می‌باشید.»

این سفاقت است که آدمی تابع فردی مثل خود شود؛ چون اصل این است که کسی حاکم بر دیگری نیست. بنابراین کسانی که انسانی مانند خود را قیّم خویش قرار می‌دهند تا بر آنان حکومت کند، مصداق این آیه می‌باشند. البته این سخن از قول کافران نقل می‌شود؛ ولی سخنی منطقی است. اطاعت باید از کسی باشد که با قدرت وحی و معجزه، از دیگران ممتاز می‌گردد، نه با انتخابات. انسان نمی‌تواند جز حاکمیت پروردگار و قیّمومیت اولیای خدا را بپذیرد؛ یعنی کسانی که با نشانی از حق دارای ولایت بر دیگران می‌باشند. همان‌طور که داشتن قدرت استنباط و اجتهاد، نظام‌مند و روشمند است و کسی نمی‌تواند ادعای گزافه‌ای داشته باشد، در بحث ولایت تکوینی نیز صاحب ادعا باید آیه داشته باشد؛ وگرنه پیامبر یا ولی بدون آیه، همانند خودروی بدون پلاک است که اعتبار و ارزشی برای آن نیست. البته ممکن است صاحب ولایتی باشد که ولایت و قدرت تصرف خود را آشکار ننماید و در حالی که آن را پنهان داشته است، از ناسوت رحلت نماید.

در آیه‌ی شریفه‌ای که در صدر آمد، حضرت

عیسی علیه السلام آیه و نشانه‌ی رسالت خود را چند چیز معرفی می‌نماید: قدرت آفرینش پرنده، درمان بیماری‌های غیر عادی، زنده کردن مردگان و خبر دادن از مسایل خصوصی و پنهانی.

البته نظام و سیستم معجزه چنین است که امری قابل امکان و دسترسی برای بشر عادی از طریق کشف، آگاهی، احاطه و چیرگی بر نظام طبیعی آن است و هر انسانی می‌تواند به آیات گفته شده برسد و ویژگی پیامبر، جلو بودن از مردم روزگار و دانش موجود در زمان خود است.

در این چهار نشانه، بحث قدرت بر بحث دانش پیشی دارد و نخست قدرت بر آفرینش پرندگان، بهبودی بیماران و زنده کردن مردگان آمده است: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ» و در پایان، از آگاهی خبر داده شده است: «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ». باید توجه داشت، این اهمیت دانش‌های تجربی را در هدایت مردم به سوی دین‌داری و عبودیت می‌رساند و هدایت منحصر به بیان احکام طهارت و شکیات نیست و دینی که در تبلیغ خود تنها به تبیین امور تشریعی بسنده می‌نماید و به دانش‌های تجربی و آزمایشی روی نمی‌آورد تا قدرت داشته باشد، به

ضعف و انحلال می‌رود. تمامی معجزات انبیای الهی همان‌طور که برای یک بار انجام شده و شدنی بوده است، برای بار دوم نیز ممکن است و عالمان دینی باید در محقق نمودن آن‌ها در زمان غیبت، کوشا باشند و چنین نباشد که تنها به بحث‌های علمی و بیش‌تر غیر کاربردی بسنده نمایند.

نکته‌ی دیگر آیه‌ی شریفه این است که فراز و نشانه‌ی: «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» را ندارد و به این معناست که پیامبران چنین کارهایی را که تجاوز به مردم و ورود به زندگی خصوصی افراد است، بدون اذن آنان انجام نمی‌دهند؛ با این‌که توان انجام آن را دارا هستند و این فراز، توان اخبار را می‌رساند، نه تحقق خبر دادن از پنهانی‌های مردم را؛ ولی سه نشانه‌ی پیشین، تمامی این قید را همراه دارد و به این معناست که پیامبر هم شفا می‌دهد و هم زندگی می‌بخشد که تمامی آرامش می‌آورد، اما خبر گرفتن از زندگی خصوصی مردم از هر طریقی که باشد، سلب آزادی و امنیت از جامعه و افراد است و معصوم هیچ‌گاه، این کار را - که به تزلزل در جامعه و امت می‌انجامد - بر خود روا نمی‌داند و این فراز در راستای ایجاد امنیت، تنها تهدید و هشدار است و هشدار است و به آنان انذار و هشدارباش

می‌دهد که در صورت اقدام پنهانی برای مخالفت با رسولان الهی و یا هر اقدام براندازانه، رسولان الهی توانایی آگاهی بر اقدامات ضد امنیتی مخالفان را دارا می‌باشند. آنان در نهایت می‌گویند: «می‌خواهید بگوییم چه کار کرده‌اید؟» و چنین نیست که خداوند پرده از توطئه‌ها و اقدامات مجرمانه‌ی آنان بردارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن‌که چنان ولایتی داشت که قرآن کریم در وصف آن می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ»^۱، هیچ‌گاه سرزده به منزل کسی نمی‌رفت، و بر کسی از کارهای پنهانی وی خرده نمی‌گرفت و همه در کنار ایشان نهایت آرامش و امنیت را احساس می‌کردند و واهمه‌ای در ذهن و هراسی در دل نداشتند و حتی قاعده‌ی «لا ضرر ولا ضرار فی الدین» را بعد از تذکر و هشدارهای متعدد و مستقیم به شخص مجرم و نادیده گرفتن آن، اجرایی می‌نمودند. حکومت دینی باید بر این اساس مشی داشته باشد. هر حکومتی که برخلاف سیره‌ی انبیای الهی حرکت نماید و به سبب ضعفی که در بنیاد یا ساختار خود دارد، امنیت حریم خصوصی مردم را نادیده بگیرد، کار وی دینی و شرعی نخواهد بود؛ هرچند ممکن است با کشف توطئه‌ای، در کوتاه‌مدت

و به ظاهر، کاری به نفع دین کرده باشد، ولی در درازمدت، باعث براندازی دیانت خواهد شد.

نمای ۲۳

مقام ارادت اولیای الهی

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

«آیا نمی‌دانید که ملک آسمان‌ها و زمین به دست خداست، هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد می‌بخشد؟ و خداوند بر همه چیز تواناست.»

هر نظام و سیستمی که خداوند دارد، آن را در دل بندگان خاص خویش تعبیه کرده است. همان‌طور که این آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند هر کسی را بخواهد به عذاب دچار می‌نماید و هر کسی را بخواهد می‌بخشاید. برخی از بندگان خداوند هستند که صاحب کسوت «من یشاء» هستند و ارادت حق تعالی می‌باشند؛ چنان‌که در روایت است:

«عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن الحسين بن علي، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله، أنه قال: يا فاطمة، إن الله تبارك وتعالى ليغضب لغضبك، ويرضى لرضائك، قال: فجاء سندل، فقال لجعفر ابن محمد عليه السلام: يا أبا عبد الله، إن هؤلاء الشباب يجيئوننا عنك بأحاديث منكرة! فقال له جعفر عليه السلام: وما ذاك يا سندل؟ قال: جاءنا عنك أنك حدثتهم أن الله يغضب لغضب فاطمة، ويرضى لرضاها؟ قال: فقال جعفر عليه السلام: يا سندل، أستم رويتم فيما تروون أن الله تبارك وتعالى ليغضب لغضب عبده المؤمن، ويرضى لرضاها؟ قال: بلى. قال: فما تنكرون أن تكون فاطمة عليها السلام مؤمنة، يغضب الله لغضبها، ويرضى لرضاها! قال: فقال: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱.

«امام صادق عليه السلام فرمود رسول گرامی خداوند به حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: ای فاطمه، به

۱. انعام / ۱۲۴.

۲. شیخ صدوق، الأمالی، صص: ۴۶۷-۴۶۸.

حقیقت که خداوند تبارک و تعالی به خشم تو غضب می‌نماید و به خوشنودی تو رضا می‌گردد. در این هنگام سندل وارد شد و به ایشان عرض کرد: ای ابو عبدالله، گروهی از جوانان به نزد ما می‌آیند و سخنان ناپسندی می‌گویند.

امام صادق عليه السلام به وی فرمود: آنان چه می‌گویند؟

گفت: آنان از سوی شما بر ما در می‌رسند و چنین حدیث می‌کنند که همانا خداوند به خشم فاطمه خشناک می‌شود و به رضایت ایشان راضی می‌گردد.

امام صادق عليه السلام فرمود: بلی، چنین است مگر برای شما روایت نکرده‌اند که خداوند برای خشم بنده‌ی مؤمن خود خشم می‌گیرد و برای خوشنودی او راضی می‌شود.

عرض داشت: چرا؟

امام عليه السلام فرمود: پس چرا ناپسند می‌دارید فاطمه عليها السلام مؤمنی باشد که خداوند به خشم او غضبناک می‌گردد و به رضایت او خوشنود می‌گردد؟

سندل گفت: خداوند می‌داند رسالت خودش را

در کجا نهد.»

برخی از اولیای خداوند در دنیا به مقام ارادت و «من تشا» می‌رسند و هرچه بر دل آنان می‌نشیند، تحقق پیدا می‌کند؛ از این رو، آنان همواره مواظب دل خود هستند تا چیزی بر آن ننشیند. هرچه می‌خواهد بنشیند و هر که می‌خواهد بر آن وارد شود، به اراده و اختیار آنان است. کم‌تر می‌شود که ایشان با کسی انس بگیرند یا بر کسی غضب نمایند.

آنان هرچه بگویند و هر چه بپسندند، همان می‌شود و خداوند همان را اختیار می‌نماید؛ بدون آن‌که نیاز باشد فرشته‌ای واسطه در تحقق خواسته و پسند آنان باشد. مقام چنین انسانی، به مراتب برتر از این معانی است. ولی خدا با دل و کلام خود کار می‌کند. همانند سنگی که اگر با ضربه‌ی شدید به شیشه برخورد کند، آن را می‌شکند، دل آنان نیز در پدیده‌های هستی چنین اثر می‌گذارد و همه چیز با خواست دل آنان همراه می‌شود.

کسانی که از این معانی غافل هستند، باید در برزخ از قنّاق پیچیده شده به دور خود، رهایی یابند و با پای فلج و علیلی که دارند، دنیا را ترک گویند و با مشکلات

فراوان، در برزخ باز و گسترده شوند تا از انکار چنین معانی پاک گردند و مکافات برزخی آنان با مرگ شروع می‌شود. مقام «من تشاء» و ارادت، مقامی است که برای حق تعالی به صورت مطلق و برای بندگان با تنزل در مرتبه، در قرآن کریم خبر داده شده است.

نمای ۲۴

دل‌نازکی و قدرت بر انشا

﴿قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ﴾^۱

«قوم موسی گفتند: پیش از آن‌که نزد ما آیی و حتی بعد از آن‌که به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین سازد؛ آن‌گاه بنگرد تا چگونه عمل می‌کنید. و در حقیقت ما فرعونیان را به

خشک‌سالی و کمبود محصولات دچار کردیم،
باشد که عبرت گیرند.»

حضرت موسی علیه السلام فراز: «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» را به گونه‌ی انشایی
بیان می‌دارد و در واقع دعایی از ناحیه‌ی وی هست و
این دعا نیز به اجابت می‌رسد و آیه‌ی بعد، خبر از
استجاب آن می‌دهد.

قدرت انشای اولیای الهی و پیامبران خدا به
گونه‌ای است که باید نسبت به آنان بسیار ملاحظه
داشت تا سبب رنجش آنان فراهم نگردد. باید
ملاحظه‌ی آنان را داشت؛ وگرنه آن رنجش بدون
این‌که نفرینی بر زبان آورد، انشایی را موجب می‌شود
که می‌تواند بنیانی قویم و محکم را به آنی زیر کشد؛
همان‌طور که در جانب محبت، می‌شود بنده‌ای را به
نگاه عنایت خود منزل‌ها راه برد.

نمای ﴿۲۵﴾

زیبارویی و تناسب اندام

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي
مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ

مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ
الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

«و آن کس که او را از شهر خریده بود، به
همسرش گفت: او را گرمی دار که به حال ما
سود بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم. و بدین
گونه یوسف را در آن سرزمین جایگاهی عزیز
بخشیدیم تا به او تأویل خواب‌ها را بیاموزیم و
خدا بر کار خویش چیره است؛ ولی بیش‌تر
افراد نمی‌دانند.»

زیبایی، تمیزی و متانت، از اوصاف اولی‌انبیای
الهی بوده است. آنان در برخورد با دیگران و در
مواجهه با انسان‌ها هم بسیار زیبا لباس می‌پوشیدند و
هم بسیار زیبا سخن می‌گفتند و هم خود بسیار زیبا
بوده‌اند. حضرت یوسف که از سرآمد زیبارویان بوده
است، از اولیای محبوبی است. همه‌ی اولیای محبوبی
اندامی موزون، متناسب و زیبا دارند. زیبایی جناب
یوسف علیه السلام چنان بوده است که عزیز مصر را چنان

برانگیخت که او را به فرزندی خود برگزیند و وقتی عزیز مصر دستور داد او را گرامی دارند: ﴿اَكْرِمِي مَثْوَاهُ﴾، سروری و مُلک یوسف مسجّل شد.

نمای ﴿۲۶﴾

کناره‌گیری و سکوت سیاسی

﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ النَّاسِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا﴾^۱.

«و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگوی من برای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخنی نخواهم گفت.»

اولیای الهی همواره در مشکلات آرامش داشتند و پیشامدهای سخت را که جنبه‌ی عمومی و اجتماعی داشت، با سکوت پشت سر می‌گذاشتند تا گذر زمان به کمک آنان آید و پدیده‌ی اجتماعی با گسترش زمان، تحلیل یابد. کسی که نتواند در رفتاری‌ها آرام بنشیند

و با پیشامدی اجتماعی و حیثیتی، که دشمنان و بدخواهان برای او طراحی می‌کنند، شیون کند، فردی ضعیف و محکوم به شکست است؛ زیرا در بلواهای عمومی، این سکوت و آرامش است که سلامت می‌آورد.

خداوند در این آیه می‌فرماید: غذا بخور و ناراحت مباش و از فرزندی که داری شادمان باش و برای شکست حيله‌های بدخواهان و گذر از تبلیغات منفی و موج‌سواری‌های آنان سکوت نما.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز عزلت و کناره‌گیری دارد که می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي سَقِيمٌ، فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ، فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ، مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ، فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ﴾^۱.

«و گفت من کسالت دارم؛ پس پشت‌کنان از او روی برتافتند، تا نهانی به سوی خدایانشان رفت و گفت: آیا غذا نمی‌خورید؟ شما را چه شده که سخن نمی‌گویید؟ پس با دست راست بر سر آن‌ها زدن گرفت.»

نمای ﴿۲۷﴾

عدم تقصیر در تبلیغ رسالت

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾^۱.

«پروردگارتان به حال شما داناتر است، اگر بخواهد بر شما رحمت می‌آورد یا شما را عذاب می‌کند، و تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.»
پیامبران در برابر کفر و ضلالت امت خود مسؤولیتی ندارند و در این زمینه پاسخ‌گوی عواقب رسالت خویش نخواهند بود؛ زیرا آنان در رسالت خویش، هیچ‌گونه کوتاهی ندارند.

نمای ﴿۲۸﴾

تفاضل انبیای الهی

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲.

«از آن پیامبران، بعضی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

۱. اسراء / ۵۴.

۲. بقره / ۲۵۳.

با آن‌که تمامی پیامبران الهی علیهم‌السلام در اصل مقام عصمت و مصونیت از خطا و نیز در داشتن وحی اشتراک دارند، ولی این بدان معنا نیست که تمامی آنان از حضرت آدم تا حضرت خاتم علیه‌السلام در یک مرتبه و مقام باشند و تفاوتی در مراتب کمال نداشته باشند؛ بلکه هیچ‌یک از آنان در اخلاق، معرفت، کمال، ولایت، محبت، عشق و توحید در یک رتبه نبوده‌اند. این نما را می‌توان در کتابی قطور براساس آیات قرآن کریم و با پی‌ریزی دانشی جدید با عنوان «تفاضل انبیا» پی‌گرفت که ما نمونه‌ای از آن را در نمای «سخریه‌ی قوم و صبر بر استهزا» آوردیم.

با تحلیل و تجزیه‌ی ﴿فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾

است که تفاوت انبیا یا ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بازشناسی می‌گردد و تفاوتی که برای نمونه میان حضرت موسی علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام است روشن می‌گردد. موسی چنان با مشیت به یکی از قبطیان می‌زند که می‌میرد؛ در حالی که حضرت عیسی علیه‌السلام مظهر جمال است. این دو نبی چه تفاوتی با هم دارند و بار معنوی و کمالی کدام یک عظیم‌تر است؟

تفاضل انبیای الهی به این معنا نیست که برخی از

آنان ناقص هستند؛ بلکه تمامی آنان کامل هستند، اما در مراتب کمال، با هم متفاوت می‌گردند و برخی کامل و بعضی اکمل می‌باشند و بحث نقص در میان نیست؛ بلکه بحث کمال و کل کمال است. برخی از پیامبران الهی، دارای کتاب می‌باشند و کتاب آنان نیز با توجه به کمالی که دارند، نازل شده است و هر یک، بعدی از زندگی آدمی را نمایانده است؛ مگر قرآن کریم که کتاب جامع آسمانی است.

در بحث از تفاضل انبیاست که دانسته می‌شود حضرت موسی علیه السلام بیش‌تر از دنیا می‌گوید و معجزات او در محدوده‌ی خوردنی‌ها و امور تجسمی است؛ اما حضرت عیسی علیه السلام از آخرت می‌گوید و معجزات او بیش‌تر روحانی است و پیامبری مانند حضرت ابراهیم علیه السلام نیز از خدا می‌گوید.

در بحث تفاضل انبیا باید تمامی گفته‌های آنان را جمع و تحلیل نمود و موقعیت کلامی هر یک از آنان را به دست آورد.

